



تحلیل استراتژی‌های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر مسعود اخوان کاظمی^۱، جهانبخش مرادی^۲، زهرا حیدری^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۷

چکیده:

منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل ویژگی‌های اقتصادی و دارا بودن منابع انرژی از یک سو و از سویی دیگر، ایجاد زمینه تضعیف هژمون دولت روسیه بر منطقه - از طریق اعمال فشار بر دولت‌های محلی به منظور تقویت روابط در سایه حذف ارتباط با روسیه - برای ایالات متحده ارزش راهبردی داشته است. بنابر اهمیت موضوع، این پژوهش به دنبال تحلیل استراتژی‌های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تبیین گردیده است. روش انجام پژوهش توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای بوده است. نتایج نشان داده است که فعالیت‌های آمریکا و اروپا در آسیای مرکزی و قفقاز اکنون معطوف به همکاری‌های دو جانبه و چند جانبه شده است. به نظر می‌رسد اراده دو طرف به ویژه طرف غربی برای بسط حوزه‌های رقابت و عمق بخشیدن به قدرت نرم در منطقه افزایش یافته است.

واژگان اصلی: آسیای مرکزی، ایالات متحده آمریکا، استراتژی‌های افزایش حضور، قفقاز، ۱۱ سپتامبر.

۱. دانشیار علوم سیاسی، عضو هیأت علمی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)

Mak392@yahoo.com

۲. عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام، ایلام، ایران.

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات ایلام، ایلام، ایران.



مقدمه

سیر تحولات بین‌الملل پس از رویداد ۱۱ سپتامبر و به‌خصوص پس از حملات نظامی ایالات متحده آمریکا به افغانستان و عراق، نشان از آن دارد که بر اساس دکترین جنگ پیش‌دستانه و پیشگیرانه، ایالات متحده به دنبال استحاله نظامی، سیاسی و بعضاً اقتصادی در دو دسته از کشورهایی است که منافع راهبردی آمریکا را به خطر انداخته‌اند. نخست آن‌دسته که به عنوان مخلی بر سر راه سیاست‌های توسعه طلبانه و راهبردی ایالات متحده معرفی گردیده و دوم نیز آن‌دسته از کشورهایی است که به نوعی وابستگی خود را به قدرت نوظهور چین و نیز دولت روسیه نشان داده‌اند. منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دو دلیل ویژگی‌های اقتصادی و دارا بودن منابع انرژی از یک سو و از سویی ایجاد زمینه تضعیف هژمون دولت روسیه بر منطقه از طریق اعمال فشار بر دولت‌های محلی به منظور تقویت روابط در سایه حذف ارتباط با روسیه برای ایالات متحده ارزش راهبردی داشته است. بنا بر اهمیت موضوع، این پژوهش به دنبال تحلیل استراتژی‌های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تبیین گردیده است. نتایج نشان داده است که فعالیت‌های آمریکا و اروپا در آسیای مرکزی و قفقاز اکنون معطوف به همکاری‌های دو جانبه و چند جانبه شده است. به نظر می‌رسد اراده دو طرف به ویژه طرف غربی برای بسط حوزه‌های رقابت و عمق بخشیدن به قدرت نرم در منطقه افزایش یافته است. آمریکا با حضور عملیاتی خود در کشورهایی نظیر گرجستان، جمهوری آذربایجان و ازبکستان توانسته است از میزان همگرایی و نزدیکی این کشورها به روسیه بکاهد و مسکو نیز در مقابل می‌کوشد با برقراری پیمان‌های امنیتی و اجرای همکاری‌های نظامی با متحدان خود نظیر تاجیکستان و قرقیزستان، ضمن استفاده از قابلیت‌های راهبردی پیمان امنیت دسته جمعی، موازنه راهبردی با آمریکایی‌ها را حفظ نموده و با بهره‌گیری از فرصت‌ها آن را به نفع خود تغییر دهد. البته همچنان این چشم انداز وجود دارد که ادامه رقابت‌ها سازمان یافته تر شده و از طریق تشکل‌ها و اتحادیه‌ها ادامه یابد. این در حالی است که رقابت سرسختانه روسیه و آمریکا در سطح جهانی نیز مصادیق بارزی دارد. موضوع سوریه و نقش فعلی روس‌ها در تحولات این کشور را می‌توان بعد از حادثه گرجستان در سال ۲۰۰۸، بارزترین نماد مقاومت روس‌ها در برابر آمریکا و غرب در نظر گرفت. بر این اساس این مقاله به تحلیل و بررسی استراتژی‌های افزایش حضور ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز می‌پردازد. هدف این پژوهش، پاسخ‌گویی به این سؤال اساسی است که استراتژی‌های مشخص ایالات متحده تا چه میزان توانسته‌اند در افزایش حضور در آسیای مرکزی

و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر موفق باشند؟ پاسخ موقت به این سؤال به عنوان فرضیه پژوهش آن است که استراتژی های مشخص ایالات متحده آمریکا تا حدود زیادی در افزایش حضور در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر موفق بوده است.

منطقه آسیای مرکزی امروزه به یک صفحه شطرنج ژئوپلیتیکی تبدیل شده است و قدرت های بزرگ حال حاضر هر کدام به ذلیل خاصی به آن توجه دارند (Gupta, 2014). یکی از دلایل توجه ایالات متحده آمریکا به این منطقه، قرار گیری آن در میانه ی قوس بی ثباتی (Radnitz, 2014) و همچنین توان تأثیر گذاری بر روسیه در این منطقه است. از سوی دیگر، این منطقه به خاطر منابع عظیم نفت و گاز، جایگاه ویژه ای در برنامه ریزی های ایالات متحدهو به خصوص در زمینه انرژی دارد (American Councils for Internatoinal Education, 2015). بنابراین، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و دارا بودن ذخایر انرژی برای قدرت های بین المللی از جمله ایالات متحده آمریکا، قدرت های اروپایی، روسیه و چین از اهمیت خاصی برخوردار می باشد و در دو دهه گذشته پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با رقابت این قدرت ها مواجه بوده است. شروع رقابت به تحولات و شرایط این منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باز می گردد که موجب شد قدرت های منطقه ای و فرا منطقه ای برای نفوذ در کشورهای تازه استقلال یافته تلاش نمایند. بر این اساس، طی دو دهه گذشته روسیه، چین، قدرت های غربی و برخی قدرت های منطقه ای به عنوان بازیگران تحولات این منطقه تلاش نموده اند که به دلیل منافع و اهداف خاص خود، اتحادها، ائتلاف ها و سازمان های جدیدی ایجاد نمایند یا این که کشورهای همسو را به تشکیل های خاص خود ملحق نمایند. که این مسأله در کنار مسائلی چون اهداف و منافع کشورهای منطقه از سویی و هم چنین تعارض منافع بازیگران درگیر در منطقه از سوی دیگر سبب پیچیدگی شرایط منطقه گردیده است.

پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و تهاجم ائتلاف تحت رهبری آمریکا به افغانستان، موقعیت جغرافیایی سیاسی منطقه نیز مزید بر علت شد تا آسیای مرکزی به میدان رقابت قدرت ها تبدیل شود. یکی از چالش هایی که از حضور آمریکا در این کشورها برای دولت ها به وجود آمده بود، تشدید مخالفت های داخلی و بنیادگرایی مذهبی در منطقه بود. هر چند این بنیادگرایی و در نتیجه تروریسم حتی در مقطعی موجب همگرایی قدرت هایی چون آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی و



قفقاز شد؛ اما در سالهای اخیر و به ویژه پس از تلاش های ناکام غرب برای گسترش انقلاب های رنگین در منطقه، سوء ظن ها نسبت به اهداف غرب در منطقه افزایش پیدا کرده و روس ها را متقاعد ساخت که برای حفظ منافع خود در آسیای مرکزی و قفقاز نمی توانند به همکاری های اروپا و امریکا امیدوار باشند. حضور ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را می توان از رهیافت های گوناگون مورد بررسی قرار داد، ولی با توجه به مطالعه متون سیاسی و تئوری های موجود در نظام روابط بین الملل، این حرکت امریکا را به نوعی می توان حرکتی جهت حفظ موقعیت خود از طریق حضور و تقویت قدرت نظامی و مبارزه با تروریسم و توسعه دموکراسی آمریکایی خواند، لذا می توان عنوان نمود که این سیاست بی شباهت به تئوری رئالیسم نئوکلاسیک نیست. مسأله ای که توجه اصلی این رساله بر آن می باشد که به تحلیل اقدام امریکا از منظر این تئوری بپردازد. دهشیار (۱۳۹۰)، معتقد است که سیر تحولات در روابط روسیه و امریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و به ویژه در مناطقی که منافع استراتژیکی روسیه در آنجا وجود دارد، حکایت از رویارویی و تقابل بین دو کشور دارد. این پدیده توجه صاحب نظران را بیشتر از پیش به خود معطوف نموده است. در این راستا، طیفی از دیدگاه ها شکل گرفته، عده ای بر راهبردی بودن و گروهی بر تاکتیکی بودن این تقابل تأکید دارند. بررسی مؤلفه ها و شاخصه های متغیرهای دخیل دو فرضیه رقیب، یعنی تاکتیکی یا راهبردی بودن تقابل روسیه و امریکا، نشان می دهد که تضاد راهبردی، ارائه پارادایم مستقل توسعه از سوی روسیه به کشورهای در حال توسعه آسیای میانه با استراتژی بنیادی امریکا در منطقه، سبب چالش ذاتی امریکا و روسیه گردیده و سیاست ها و تاکتیک های امریکا در این مواجهه به اقتضای اوضاع و احوال و شرایط دچار تغییر و تحول شده است. اما نکته حائز اهمیت بازگشت این سیاست ها و تاکتیک ها به سیاست و تاکتیک های مهار روسیه در دهه ۱۹۹۰ است، بدون این که راهبرد امریکا در منطقه تغییر کرده باشد.

سانجر و بیکر (۲۰۱۳) در پژوهش خود به بررسی اهمیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز و خزر در سیاست خارجی ایالات متحده اشاره کردند و مطرح ساختند که اهمیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز و خزر تا به حدی است که حتی برخی از صاحب نظران در مقابل این فرضیه که منابع انرژی موجب اهمیت دادن به این منطقه شده است، معتقدند که اهمیت ژئوپلیتیک منطقه باعث اهمیت یافتن منابع انرژی آن شده است. لوس (۲۰۱۳) به بررسی منافع امریکا در آسیای مرکزی و قفقاز به صورت دسته بندی شده و با در نظر گرفتن درجه اهمیت اشاره داشته است.

مک آسکیل (۲۰۱۲) نیز معتقد بوده است که تا قبل از واقعه یازده سپتامبر، منافع آمریکا در آسیای مرکزی حول سه محور: جلوگیری از احیای نفوذ تاریخی روسیه، جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی ایران، و کنترل منابع انرژی منطقه بوده است. دی یونگ (۲۰۱۲) عقیده دارد که در سال‌های اخیر، سیاست خارجی آمریکا نسبت به آسیای مرکزی عمدتاً تابعی از سیاست این کشور در قبال افغانستان بوده است. پژوهش کپل^۱ (۲۰۱۲) نیز نشان داده است که ایالات متحدهی آمریکا دارای یک استراتژی کلی بوده که استراتژی‌های متعددی از آن نشأت گرفته‌اند.

پژوهش مرتون^۲ (۲۰۱۱) هم نشان داده است که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل مشکلات داخلی و دغدغه‌های امنیتی و به منظور تأمین منافع خود در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی همواره از استراتژی "اتحاد و ائتلاف" برای بیشینه کردن منافع خود استقبال کرده‌اند.

ضرورت انجام این تحقیق این است که اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک اوراسیا، حضور آمریکا را در این منطقه اجتناب‌ناپذیر ساخته است. آمریکا در پی آن است که ضمن گسترش فرصت‌های خود در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی در این منطقه، پایگاهی برای مهار و کنترل روسیه، چین و حتی ایران به دست بیاورد. در این میان پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، مهمترین هدف آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز حفظ وضع ناپایدار موجود، حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت در منطقه و مقابله با نیروهایی می‌باشد که در راستای منافع آمریکا قرار ندارند. سیاست‌های آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز در راستای سیاست‌های کلی این کشور در سطح جهانی قرار دارد و با قدرت‌ها یی که در منطقه نفوذ دارند و سیاست‌های آنها همسو با منافع آمریکا نمی‌باشد، مقابله می‌کند.

در این پژوهش، روش پژوهش ما از نوع توصیفی - تحلیلی با استفاده از بررسی مشاهدات و تبیین مضامین موجود در رابطه با تحلیل استراتژی‌های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و نتایج بدست آمده در این

^۱. Keppel

^۲. Merton



زمینه است. بررسی دیدگاه ها و نظرات کارشناسی در کشور در رابطه با موضوع استراتژی های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و نیز بررسی مستندات و شواهد موجود در رابطه با ماهیت تقابل راهبردی کشور های منطقه ای همچون روسیه با ایالات متحده در حالی است که شرایط آزمون تجربی و امکان دخل و تصرف از سوی محقق وجود ندارد. در پژوهش حاضر، بر بررسی تحلیل استراتژی های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر به هر شکلی که هست، قبل و بعد از انجام پژوهش نیز وجود خواهد داشت. در این پژوهش، با توجه به آنکه به روش کتابخانه ای صورت می گیرد، کتب و مقالات مربوط به موضوع پژوهش به منظور نوشتن کلیات و ادبیات و متن پژوهش و آزمون فرضیه های مطرح نظر، مورد استفاده قرار می گیرند.

۱. بررسی چارچوب نظری پژوهش

۱-۱. ویژگی سیستم های سیاسی ایالات متحده

ساختار قدرت در آمریکا ارتباط مستقیم با قالب های هویتی و اجتماعی آمریکا دارد. زمانی ساختار در آمریکا دچار شکاف می شود که این شکاف ابتدا در فضای فرهنگی و اجتماعی ایالات متحده به وجود آید. یعنی چالش های اقتصادی و سیاسی و غیره می تواند این زمینه ها را برای چالش ها پدید آورد.

در ساختار سیاسی آمریکا نیاز به یک دشمن ترسیم شده است. قالب های هویتی آمریکا هنگامی ادامه پیدا میکند که دشمن وجود داشته باشد. در تاریخ آمریکا هویت گرایی باعث دشمن سازی شده است، چون دشمن عامل انسجام گروه های مختلف است دشمن سازی یک نوع حقانیت گرایی است. حقانیت گرایی در یک دوران مبتنی بر ادبیات دینی است؛ در یک دوران دیگر مبتنی بر بهره گیری از نهاد های بین المللی است و در یک دوران دیگر مبتنی بر سیاست اجباری است. در بسیاری از ادبیات رهبران آمریکایی به این نکته تأکید شده است که ما به همان اندازه که در حوزه سیاست به دوست نیاز داریم، به همان مقدار هم به دشمن نیاز داریم. بنابراین، دشمن سازی انعکاس قالب های هویتی آمریکایی و بر یک نوع حقانیت گرایی است و همچنین حقانیت گرایی در یک دوران مبتنی بر ادبیات دینی و در یک دوران مبتنی بر بهره گیری در نهادهای دینی است و در یک مقطع زمانی دیگر مبتنی بر اجرای

سیاست اجبار است. یک الگو برای مقابله با امریکا این است که باید فضای دشمن سازی را از امریکا گرفت. الگوی دوم این است که در داخل فضای راهبردی امریکا به شکاف های اجتماعی امریکا توجه داشت (Kisinger, 2008).

۱-۲. نقش ساختار نظام بین الملل

سال ۱۹۹۱ به بعد نظام بین‌المللی به یک وضعیت در حال گذار تغییر یافت. با این حال، برخی آن را نظام تک‌قطبی و برخی نیز قدرت را در سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی چندگانه دانسته و تنها در بعد نظامی؛ آن را تک‌قطبی می‌دانستند. بحران عراق و پیش از آن بحران کویت، کوزوو و افغانستان نیز تا حدودی نشان داد که نظام بین‌الملل حداقل در سطح سیاست، نظامی تک‌قطبی است و فاصله‌ی قدرت سایر دولتهای نیز به گونه‌ای است که امکان ایجاد موازنه در برابر نظام تک‌قطبی به سادگی امکان‌پذیر نیست (Lewelen, 2003). نتیجه‌ی تمامی بحران‌های مذکور نشان داد که امریکا از نظر نظامی می‌تواند ضربات سنگینی را به کشورهای ضعیف و حتی برخی قدرت های منطقه‌ای وارد آورد، ضمن آن که باید یادآور شد که به تنهایی نمی‌تواند چالش ها و تهدیدهای رویاروی خود را حل کند و در این راه به همکاری تعدادی از قدرت های دیگر نیاز دارد.

مجموعه‌ی این روندها به شکل‌گیری ساختار پیچیده‌ای از نظام بین‌الملل منجر شده است که با نظامهای پیشین متفاوت است. به گونه‌ای که نمی‌توان نظام بین‌المللی جدید را در قالب‌های یک قطبی، دو قطبی و یا چندقطبی با اشکال مختلف آن ساده کرد. به دلیل نبود دشمن مشخص همچون دوران جنگ سرد، مرزبندی مشخصی نیز در عرصه‌ی بین‌المللی وجود ندارد. در دنیای جدید نمی‌توان به وجود قطبهای مشخص و تمایز قدرت قائل بود و با مرزبندی، آنها را از یکدیگر متمایز کرد. به عبارت دقیق‌تر، قطبی بودن از صحنه‌ی بین‌المللی برداشته شده است (Levi, 2002).

در چنین نظامی، امریکا آشکارا نظامی را ترجیح می‌دهد که خود در آن قدرت هژمون باشد. از سوی دیگر قدرت های عمده نیز طالب نظامی چندقطبی هستند که در آن بتوانند منافع خود را به طور یکجانبه یا دسته جمعی فارغ از محدودیتها، اجبار و فشارهای ابرقدرت تعقیب کنند. کوشش‌های ابرقدرت برای ایجاد نظام تک‌قطبی دیگر قدرت‌ها را تحریک می‌کند که در جهت برقرار ساختن نظام چندقطبی بر تلاش خود بیفزایند. تقریباً همه‌ی قدرت های



عمده‌ی منطقه‌ای هر روز بیشتر دفاع از مناطق متمایزشان را که اغلب بیشتر با منافع آمریکا در تعارض است، خود به دست می‌گیرند. بنابراین، سیاست‌های جهانی از نظام دو قطبی دوران جنگ سرد و عبور کرده و اکنون نیز قبل از آن که به واقع وارد دوران چندقطبی قرن بیست و یک شود، در حال گذار از دوران تک‌قطبی - چندقطبی است.

۳-۱. فرایند جهانی سازی و نقش ایالات متحده

تحولات تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که عملاً کلیه رویکردهای نظری و رهیافت‌هایی که مبنای سیاستگذاری ملی و بین‌المللی کشورها می‌گردد، در دوران‌های گذار طراحی می‌گردد و در شرایطی که مبتنی بر سرگردانی و غفلت نیروهای بین‌المللی است، به مرحله اجرا در می‌آید. به همین دلیل است که استراتژیست‌ها را باید سازندگان نظم جهانی و فرایند جهانی سازی دانست. این امر توسط استراتژیست‌هایی ارائه می‌شود که نسبت به روندهای نظام بین‌الملل و تهدیدات آینده از اطلاعات و تحلیل مناسب‌تری برخوردارند. نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل رویکردهای متفاوتی را درباره شرایط سیاسی حاکم بر جهان، در دوران بعد از جنگ سرد، ارایه داده‌اند. در این روند عده‌ای اعتقاد داشتند که نظام جهانی در دوران جدید دچار بی‌ثباتی خواهد شد (اسمیت و بیلیس، ۱۳۸۹).

رنالیست‌های ساختارگرای جدید، بر شکل‌بندی‌های نوظهور قدرت در نظام بین‌الملل تأکید دارند. آنان رقابت کشورها و واحدهای نوظهور را با هژمونیک‌گرایی آمریکا امری اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. در نتیجه چنین تفکری؛ آنان به این جمع‌بندی رسیدند که در چنین روند مخاطره‌آفرینی و با این‌گونه برداشت از شکل‌بندی‌های روابط بین‌الملل، تحقق ثبات در نظام جهانی پایدار نخواهد بود. زیرا هرگونه تغییر در روابط قدرت بین بازیگران اصلی تاثیرگذار در سیستم بین‌الملل موقعیت آمریکا را به گونه تدریجی کاهش می‌دهد. این‌گونه برداشت از روابط بین قدرت‌های بزرگ را می‌توان به عنوان زیربنای تحولات سیاسی آمریکا در آغاز قرن بیست و یکم دانست. گروه‌های جدید در صدد تثبیت شرایطی می‌باشند که به موجب آن «سیستم آمریکایی» (American System) هژمونی خود را بر روابط بین‌الملل تثبیت کنند. آنان هرگونه ائتلاف بر مبنای رویکرد نهادگرایان لیبرال را ناپایدار می‌دانستند. بر اساس چنین تفکری، نهادگرایی قربانی چالش‌های فراملی و فروملی می‌شود. این امر به بی‌ثباتی‌های فراگیر بین‌الملل و افول اقتدار آمریکا می‌انجامد.

۲. پیشینه تاریخی سیاست خارجی آمریکا:

به منظور بررسی تاریخچه سیاست خارجی آمریکا، این بخش خود به چند قسمت ذیل دسته بندی شده است.

۱-۲. سیاست خارجی ایالات متحده پیش از جنگ جهانی دوم

سیاست خارجی آمریکا را پیش از جنگ جهانی دوم می توان به سه بخش اصلی تقسیم نمود: سیاست خارجی این کشور پیش از جنگ جهانی اول که بر اساس دکترین مونروئه، انزواطلیبی را برگزیده بود. سیاست خارجی این کشور در دوران بین دو جنگ جهانی اول و دوم که بی طرفی بود و از یک دیدگاه لیبرالیستی آرمانگرایانه برای پایداری صلح جهانی بهره می برد و دکترین وردرو ویسلون آن را به وجود آورده بود و سیاست خارجی این کشور در طول جنگ جهانی دوم که ورود به جنگ را پس از حمله ژاپن به پرل هاربر توصیه نمود.

۲-۲. سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم

سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم دچار یک تغییر اساسی شد. جنگ دوم جهانی به نقطه عطفی در فعال شدن سیاست خارجی آمریکا و تعامل با جامعه بین المللی به عنوان یک ابرقدرت، با اتحاد جماهیر شوروی به رغم اختلافات ایدئولوژیک- یک ائتلاف عمل گرایانه تبدیل شد و در مقابل دشمن مشترک هر دو که نازیسم بود، تشکیل داد.

این ائتلاف تنها تا پایان تهدید نازیسم دوام آورد. سیاست خارجی آمریکا، در این مقطع در تمایل به حضور این کشور در عرصه بین المللی تبلور یافت. به همین دلیل، آمریکا از تأسیس سازمان ملل متحد به مثابه ایده بین المللی لیبرالیستی که در آن همه کشورها از طریق همکاری سودمند می شوند، حمایت کرد. بعد از پایان جنگ دوم جهانی، آمریکا در چارچوب لیبرالیسم بین المللی، اما با یک سیاست خارجی واقع گرایانه، سیاست سد نفوذ تحت عنوان دکترین ترومن در عرصه های سیاسی، اقتصادی و نظامی اجرا کرد.

۳-۲. سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد و پس از آن

شاخص این دوران، رقابت و نبرد آشکار و پنهان سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و فرهنگی بلوک غرب، به رهبری ایالات متحده آمریکا و بلوک شرق، به رهبری اتحاد شوروی بود. این نبرد در تمامی دوران طولانی فوق سایه سنگین و سیاه خود را بر فضای بین المللی گسترده و سرنوشت بشریت را رقم زد. در دوران جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا شیوه



امپراتوری غیررسمی خود را تکمیل کرد. به این ترتیب که سعی کرد تا اقتصاد کشورها را تحت کنترل خود درآورده و طبقات حاکمه و دولت های طرفدار خود را نیز سر کار بیاورد. تجربیات سیاسی در ویتنام، شبه جزیره کره، شیلی و پاکستان تکرار شد و به این ترتیب؛ امپراتوری در آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی و آسیای مرکزی و قفقاز توسعه یافت. اما در جنگ سرد شوروی و قوانین بین المللی، قدرت و توان آمریکا را در صحنه بین المللی محدود می کردند. آمریکا از سال ۱۹۴۷ تا اواخر دوران جنگ سرد چهار نوع سیاست خارجی را در صحنه بین المللی در پیش گرفت که عبارت بودند از: ۱-دکترین ترومن، ۲-سیاست سد نفوذ، ۳-طرح مارشال، ۴-سیاست انعقاد قراردادهای نظامی.

اما در اواخر دوران جنگ سرد، رونالد ریگان در سال ۱۹۸۱، معتقد بود که رژیم های کمونیستی را باید به جای محدود کردن، سرنگون کرد. محور اصلی آیین ریگان، مبارزه با تروریسم و مقابله با سیاست های شوروی بود. ریگان عقیده داشت که سال های حکومت کارتر، دوران عقب نشینی و ضعف بوده است، لذا مدعی بود، دولت او ضمن ایستادگی در برابر مبارزه طلبی های خارجی، نه تنها در جهت جلوگیری از ظهور رژیم های رادیکال عمل خواهد کرد؛ بلکه رژیم هایی از این گونه را نیز که از قبل در جهان «دموکراتیک» وجود داشته اند، بر آن می دارد که مراقب رفتار خود باشند. وی یک دیدگاهی پیشنهاد کرد که کاملاً پشتیبان ارزش های آمریکایی باشد. رهیافت ریگان در سیاست خارجی علیرغم همه پستی و بلندی ها، به بسیاری از اهداف خود رسید. ریگان با محور قرار دادن آیین خود و چالش بی وقفه با شوروی، سرانجام زمینه های فروپاشی ابرقدرت شرق را فراهم کرد (Esposito, 2010).

۲-۴. سیاست خارجی ایالات متحده بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ و جنگ خلیج فارس (حمله عراق به کویت و اخراج آن کشور از کویت توسط نیروهای ائتلاف)، تأثیر عمده ای بر جهت گیری سیاست خارجی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ گذاشت. فروپاشی بلوک کمونیستی، برای مؤسسات آمریکایی یک شوک بزرگ به همراه آورد و به همین دلیل؛ آنها نیازمند یک دشمن جدید و معنی جدیدی برای قدرت آمریکا بودند. محافل فکری جستجوی این دشمن جدید را شروع کردند. ابتدا ژاپن و چین مطرح شد، اما در نهایت با نظریه برخورد تمدن ها که توسط ساموئل هانتینگتون ارائه گردید، اسلام به عنوان دشمن جدید معرفی شد.

۲-۵. سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱

به نظر می‌رسد که رویکرد مقام‌های آمریکایی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، برای تأمین امنیت و همچنین اقدامات یکجانبه آنان در راستای منافع ملی، چیزی جدا از آموزه‌های رئالیسم نباشد. به گمان رئالیست‌ها، انسان برای رهایی خود از ترس دائمی و از مرگ، امنیت را ابزار و وسیله این هدف قرار می‌دهد. بعد از ۱۱ سپتامبر، مقام‌های آمریکایی دائماً تکرار می‌کردند که امنیت آنها در خطر است و برای رفع این تهدید باید عوامل ناامنی را پیش از آنکه فرصت اقدام یابند نابود کرد که این مسأله حاکی از ترسی است که پس از ۱۱ سپتامبر به مقام‌های آمریکایی غالب شده بود. حوادث ۱۱ سپتامبر به وضوح عدم تطابق فرهنگی بین دو جغرافیای آمریکا و آسیای مرکزی و قفقاز را به معرض نمایش گذاشت.

انترناسیونالیسم تدافعی بدین روی، مطلوبیت خود را با توجه به کیفیت ساختار نظام بین الملل و استنباط رهبران آمریکا از منافع آمریکا از دست داد و انترناسیونالیسم تهاجمی پا به عرصه وجود گذاشت. انتشار گزارش استراتژی امنیت ملی به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر، در سپتامبر سال ۲۰۰۲، تدوین نگاه متفاوت در استراتژی جهانی آمریکا، بالاخص در رابطه با آسیای مرکزی و قفقاز را مشخص نمود. آمریکا این حق را برای خود محفوظ داشت که تهاجم را سرلوحه عملکرد خود قرار دهد، به این معنا، قبل از اینکه تهدید به آمریکا برسد آن را نابود سازد. در این راستا، آمریکایی‌ها تلاش نمودند این واقعه را بر گفتارهای امنیتی پیشین خود منطبق سازند. در چنین شرایطی راهبرد جنگ پیش‌دستانه و پیشگیرانه ارائه شد. این راهبرد بر اساس نوع تحلیل مقامات و برنامه ریزان دفاعی-امنیتی از تهدیدات جدید شکل گرفت.

طرفداران اندیشه حملات برق‌آسای پیش‌دستانه و پیشگیرانه دولت آمریکا، ویژگی مخرب تهدیدهای نامتقارن را عامل اصلی این نوع سیاستگذاری دفاعی می‌دانند. این اندیشه تهدیدهای نامتقارن را خطری جدی علیه صلح و امنیت بین‌الملل ذکر می‌کنند.

دکترین جنگ پیش‌دستانه و پیشگیرانه به قدری جدی بود که جرج بوش، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، در دانشکده افسری ارتش فدرال نیروهای مسلح آمریکا گفته بود که باید آمادگی حمله به هر نقطه جهان را داشته باشند و این جنگ با جنگ‌های گذشته فرق می‌کند. حملات پیش‌دستانه و یا به تعبیری ضربه اول زمانی است که حمله، قریب الوقوع، مشخص، نزدیک و مطمئن باشد؛ اما حملات پیشگیرانه برای مقابله با آن دسته از تهدیدهایی است که در درازمدت



دیده می شود. در حملات پیش‌دستانه تهدید مسلم است؛ چون بسیج نظامی انجام شده و تحرکات نظامی در حال انجام است و در نتیجه حمله قریب الوقوع می باشد. اما جنگ پیشگیرانه تهدید مسلم نیست و اطلاعات موجود حاکی از بروز تهدید در آینده است و حتی زمان تهدید در استراتژی جنگ پیشگیرانه دورتر از حملات پیش‌دستانه است (مقیم، ۱۳۹۱، ۱۴).

به هر حال، باید اذعان نمود که بعد از ۱۱ سپتامبر همکاری صلح آمیز چند جانبه گرایانه پایان نیافت، بلکه با توجه به حرکت های دولت آمریکا، قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفت و این باعث ایجاد تغییر در گفتمان های بین المللی شد و واژه هایی که بار خصمانه دارند، چون دشمن، ائتلاف، تروریسم، جنگ، اشغال و حمله بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. ثانیاً یک جنبه گرابی در مقابل چند جنبه گرابی مطرح گردید.

۳. بررسی استراتژی تهاجمی و مهار ایالات متحده در قبال کشورهای آسیای میانه و قفقاز

منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و دارا بودن ذخایر انرژی برای ایالات متحده آمریکا و قدرت های اروپایی از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. تحولات و شرایط این منطقه پس از فروپاشی موجب شد که قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای برای نفوذ در کشورهای تازه استقلال یافته ی واقع در این منطقه تلاش نمایند. در این میان اختلافات قومی، بحران ها، بی ثباتی و مشکلات اقتصادی در اکثر کشورهای منطقه، فرصتی را برای قدرت ها جهت بهره برداری از اوضاع نابسامان این کشورها، در جهت منافع خود و اعمال سیاست های امنیتی و اقتصادی مورد نظر خود به وجود آورده است (حق شناس کمیاب، ۱۳۹۰، ۲).

بر این اساس، روسیه و قدرت های غربی به عنوان دو بازیگر اصلی تحولات این منطقه در طی دو دهه گذشته تلاش نموده اند که به دلیل ترجیحات، منافع و اهداف خاص خود، اتحادها، ائتلاف ها و سازمان های جدیدی ایجاد نمایند یا این که کشورهای همسو را به تشکیل های خاص خود ملحق نمایند. اهداف و منافع کشورهای منطقه از سویی و هم چنین تعارض منافع بازیگران درگیر در منطقه از سوی دیگر سبب پیچیدگی اتحادها و ائتلاف ها گردیده است.

غرب پس از فروپاشی شوروی با توجه به خلاء قدرت پدید آمده تلاش نمود در چهارچوب تقویت مناسبات دوجانبه با کشورهای تازه استقلال یافته و نیز شکل گیری و تقویت سازمان های منطقه ای همسو با اهداف خود، منافع و اهداف ژئوپلیتیکی غرب را در این منطقه استراتژیک

پیگیری نماید. در این میان، آمریکا طی دو دهه گذشته به ویژه پس از یازده سپتامبر توجه بیشتری به آسیای مرکزی و قفقاز از نظر موقعیت استراتژیکی آن نشان داد، هرچند که گسترش حوزه نفوذ سیاسی و اقتصادی نیز از جمله موضوعات مورد توجه ایالات متحده بوده است. از سوی دیگر، اروپا به دلیل نیاز مبرم به تنوع بخشی در زمینه انرژی و هم چنین امن سازی و ثبات بخشی در حوزه پیرامونی خود، در جهت برقراری و تعمیق روابط با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در چارچوب نهادهای موجود در تلاش است (مشیرزاده، ۱۳۸۹، ۲۵).

روسیه برای حفظ نفوذ سنتی خود در منطقه، تلاش غرب برای تسلط بر منطقه و گسترش نفوذ در عرصه‌های سیاسی و امنیتی به ویژه منابع انرژی را با دقت و حساسیت رصد می‌کند و در جهت خنثی نمودن آن کوشش می‌نماید. دستیابی به این اهداف گذشته از آن که رقابت‌ها را در منطقه شدت می‌بخشد، باعث بروز تعارضات جدی بین بازیگران ذی‌ربط می‌شود.

۴. بررسی دلایل توجه ایالات متحده آمریکا به آسیای میانه و قفقاز

۴-۱. رقابت در دریای خزر

علت اصلی حضور آمریکا در منطقه قفقاز جنوبی، اهمیت جغرافیایی و استراتژیک منطقه قفقاز جنوبی و دریای خزر به عنوان کریدوری از اروپا به آسیای میانه و عرصه ای برای اعمال فشار بر ایران است؛ در اینجا ذخایر سوختی وجود دارند. آمریکا با وجود درگیر شدن گسترده خود در عراق و افغانستان و با محاسبه جذب ازبکستان به جبهه روسیه، نیازمند به جستجوی تکیه گاه هایی در منطقه قفقاز برای اجرای استراتژی جغرافیایی جهانی خود می باشد.

حضور آمریکا می تواند تعادل شکننده نیروها در این منطقه را که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی برقرار شده است، بر هم زند. اکنون بسیار محتمل است، زمانی که ایران و روسیه، بزرگترین نیروهای این منطقه، تهدید را حس می کنند.

روسیه، قفقاز جنوبی را به عنوان منطقه تحت قیومیت و حیاط خلوت خود دانسته و مخالف جذب شدن در حال رشد به سمت غرب است. آمریکا، آذربایجان را به عنوان مهمترین متفق خود در حاشیه دریای خزر برگزیده و برنامه همکاری نظامی گسترده را تدوین نموده است. مفسرین نظامی روسیه این را با «برنامه آمریکا و گرجستان برای آموزش و تجهیز»^۱ مقایسه می کنند که از

^۱ - US-Georgian Train and Equip Program



زمان آغاز آن در سال ۲۰۰۲ ارتش گرجستان را در آماده باش نظامی قرار داد.

کارشناسان روس، نگران این هستند که چنین چیزی بزودی در آذربایجان نیز رخ دهد. به نظر می رسد که برنامه همکاری نظامی آمریکا در قفقاز جنوبی بطور واضح توسعه می یابد. با وجودی که آمریکا چنین برداشتی را ایجاد می کند که مخالف علنی سازی حضور نظامی و فعالیت های خود است، مشخص است که آنها به طور موثر از منافع خود در منطقه حمایت می کنند. افزایش بودجه نظامی آذربایجان نیز تقویت توان نظامی آن را ممکن می سازد.

۴-۲. امنیت انرژی

کشورهای اتحادیه اروپا ۵۰ درصد و آمریکا ۵۸ درصد از منابع سوختی خود را وارد می کند و تا سال ۲۰۳۰ نیز ۷۰ درصد را وارد خواهند کرد. کشورهای اتحادیه اروپا ۲۵ درصد از منابع سوختی را از روسیه (تا سال ۲۰۳۰ این رقم می تواند به ۴۰ درصد برسد) وارد می کنند، ۴۵ درصد نیز از خاور نزدیک وارد می شود. علاوه بر این وابستگی در حال افزایش، پس از اینکه مسکو از آن برای وادار ساختن اوکراین برای پرداخت بهای بیشتر بابت گاز در اواخر سال ۲۰۰۵ میلادی استفاده نمود، معلوم شد که ابزار انرژی، بخش قابل توجهی از سیاست خارجی روسیه و سیاست امنیتی است. به گزارش نویستی اهمیت ژئوپولیتیک قفقاز جنوبی، همچنین به علت وجود ذخایر نفت و گاز در این منطقه است. ثبات در قفقاز، شرط مهم حیاتی انتقال بدون وقفه آن است (مقیم، ۱۳۹۱، ۱۱).

منطقه دریای خزر (قفقاز جنوبی و آسیای میانه)، دارای ۳-۴ درصد از ذخایر نفت و ۴-۶ درصد از ذخایر گاز جهان است. کلاً سهم ذخایر نفت و گاز قفقاز چندان چشمگیر نیست، اما با توجه به عدم اطمینان به ذخایر خلیج فارس و نیز امکان استفاده از عرضه سوخت به عنوان ابزار سیاسی از سوی روسیه، انتقال ذخایر سوختی دریای خزر و آسیای میانه (قزاقستان و ترکمنستان) به غرب، اهمیتی حیاتی دارد.

۵. ابعاد سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱

به نظر می رسد که رویکرد مقام های آمریکایی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، برای تأمین امنیت و همچنین اقدامات یکجانبه آنان در راستای منافع ملی، چیزی جدا از آموزهای رئالیسم نباشد. به گمان رئالیست ها، انسان برای رهایی خود از ترس دائمی و از مرگ، امنیت را ابزار و

وسیله این هدف قرار می دهد. بعد از ۱۱ سپتامبر، مقام های آمریکایی دائماً تکرار می کردند که امنیت آنها در خطر است و برای رفع این تهدید باید عوامل ناامنی را پیش از آنکه فرصت اقدام یابند نابود کرد که این مسأله حاکی از ترسی است که پس از ۱۱ سپتامبر به مقام های آمریکایی غالب شده بود. حوادث ۱۱ سپتامبر به وضوح عدم تطابق فرهنگی بین دو جغرافیای آمریکا و آسیای میانه و قفقاز را به معرض نمایش گذاشت (Kopstein & Reilly, 2005).

انترناسیونالیسم تدافعی بدین روی مطلوبیت خود را با توجه به کیفیت ساختار نظام بین الملل و استنباط رهبران آمریکا از منافع آمریکا از دست داد و انترناسیونالیسم تهاجمی پا به عرصه وجود گذاشت. انتشار گزارش استراتژی امنیت ملی به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر، در سپتامبر سال ۲۰۰۲، تدوین نگاه متفاوت در استراتژی جهانی آمریکا و بالاخص در رابطه با آسیای میانه و قفقاز را مشخص نمود. آمریکا این حق را برای خود محفوظ داشت که تهاجم را سرلوحه عملکرد خود قرار دهد، به این معنا که این حق را برای خود حفظ قبل از اینکه تهدید به آمریکا برسد آن را نابود سازد. در این راستا، آمریکایی ها تلاش نمودند این واقعه را بر گفتارهای امنیتی پیشین خود منطبق سازند. در چنین شرایطی راهبرد جنگ پیش دستانه و پیشگیرانه ارائه شد. این راهبرد بر اساس نوع تحلیل مقامات و برنامه ریزان دفاعی - امنیتی از تهدیدات جدید شکل گرفت.

طرفداران اندیشه حملات برق‌آسای پیش دستانه و پیشگیرانه دولت آمریکا، ویژگی مخرب تهدید های نامتقارن را عامل اصلی این نوع سیاستگذاری دفاعی می دانند. این اندیشه تهدید های نامتقارن را خطری جدی علیه صلح و امنیت بین الملل ذکر می کنند. دکترین ضربات پیش دستانه و پیشگیرانه به قدری جدی بوده است که جرج بوش رئیس جمهور پیشین آمریکا در دانشکده افسری ارتش فدرال نیروهای مسلح آمریکا باید آمادگی حمله به هر نقطه جهان را داشته باشند و آمریکا در این باره چنین گفته بود: این جنگ با جنگ های گذشته فرق می کند حملات پیش دستانه و یا به تعبیری ضربه اول زمانی است که حمله، قریب الوقوع، مشخص، نزدیک و مطمئن باشد؛ اما حملات پیشگیرانه برای مقابله با آن دسته از تهدید هایی است که در درازمدت دیده می شود. در حملات پیشدستانه تهدید مسلم است چون بسیج نظامی انجام شده و تحرکات نظامی در حال انجام است و در نتیجه حمله قریب الوقوع می باشد. اما جنگ پیشگیرانه تهدید مسلم نیست و اطلاعات موجود حاکی از بروز



تهدید در آینده است و حتی زمان تهدید در استراتژی جنگ پیشگیرانه دورتر از حملات پیش دستانه است. به هر حال باید اذعان نمود که بعد از ۱۱ سپتامبر همکاری صلح آمیز چند جانبه گرایانه پایان نیافت، بلکه با توجه به حرکت های دولت آمریکا، قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفت و این باعث ایجاد تغییر در گفتمان های بین المللی شد و واژه هایی که بار خصمانه دارند، چون دشمن، ائتلاف، تروریسم، جنگ، اشغال و حمله بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. ثانیاً یک جانبه گرایی در مقابل چند جانبه گرایی مطرح گردید.

۶. رویکرد نظام بین الملل بر حضور ایالات متحده در آسیای میانه و قفقاز

اهمیت استراتژیکی، اقتصادی و راهبردی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بر تمامی کشورها مشخص و مبرهن بوده و دستیابی به رویکردی توسعه طلبانه در قبال این منطقه از منظر برخی کشور های ابر قدرت همواره مد نظر بوده است، اما حضور نظامی ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز سبب گردیده تا توازن قدرت و هژمونی در این منطقه برای برخی از کشور های موازی با ایالات متحده نظیر روسیه و چین به عنوان یک تهدید راهبردی محسوب شود. در این بخش به بررسی ساختار نظام بین الملل در قبال حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای میانه و قفقاز پرداخته شده است.

۱-۶. رویکرد روسیه:

آسیای میانه و قفقاز و موضوعات مختلف معطوف به آن، یکی از مسائلی است که مسکو، به ویژه در دوران ریاست جمهوری پوتین، توجه زیادی به آن داشته است. تردد بالای دیپلماتیک میان مقامات آسیای میانه و قفقاز به مسکو و بالعکس، به خوبی بیانگر بروز نوعی تحرک و پویایی در سیاست آسیای میانه و قفقازی روسیه و متفاوت از دهه های گذشته می باشد. چنین به نظر می رسد که در پی تحولات پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، و به ویژه اقدامات نظامی آمریکا منجر به تکثیر بنیادگرایی دینی و احساسات ضدآمریکایی در آسیای میانه و قفقاز گردید، روسیه از یک وضعیت و اقبال عمومی بیشتری نزد دولت ها و افکار عمومی جوامع منطقه یاد شده برخوردار شده است؛ وضعیتی که این کشور، خود نیز به استقبال و بهره برداری از آن فکر می کند (قوام، ۱۳۸۴، ۸۵).

۶-۱-۱. زمینه امنیتی

براساس این نگرش، امنیت روسیه از تحولات امنیتی در آسیای میانه و قفقاز متأثر است. بدین معنا که بروز هرگونه اختلال در صلح و ثبات منطقه ممکن است بر امنیت روسیه تأثیر گذار بوده و قطع نظر از زیان‌های اقتصادی، این کشور را وارد منازعاتی دامنه‌دار سازد. علت اصلی این نگرانی نیز آن است که بیش از بیست میلیون مسلمان در نوار جنوبی این کشور خصوصاً در بخش قفقاز شمالی ساکن هستند. افزایش نرخ زاد و ولد مسلمانان، گرجی‌ها، آذری‌ها و... در روسیه به موازات کاهش جمعیت اسلاوی- ارتدوکسی روسیه، این نگرانی را تشدید نموده است. براساس رویکرد امنیتی، روسیه، در پی بهبود تصویر بین‌المللی خود نزد جوامع آسیای میانه و قفقاز است. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که شوروی در دوره نظام دوقطبی توانسته بود از رهگذر برقراری روابط مستحکم با جوامع آسیای میانه و قفقاز، که دارای گرایش‌های ضدغربی نیز بودند، به نوعی خود را به عنوان مدافع اسلام معرفی نماید. این مسأله در حالی است که روسیه به عنوان جانشین شوروی، نتوانست این جایگاه را حفظ نماید. جنگ‌های روسیه با چین، در کنار سیاست‌های حمایت‌گرانه مسکو از صربستان، درخصوص مناطق بوسنی و کوزوو، منجر به تضعیف موقعیت این کشور نزد جهان عرب و اسلام در دهه ۱۹۹۰ شده بود.

۶-۱-۲. زمینه سیاسی

براساس این نگرش، سیاست‌ها و تدابیر دیپلماتیک روسیه در آسیای میانه و قفقاز را باید در چارچوب روابط روسیه و آمریکا مشاهده نمود. طبق این رویکرد، نوع روابط میان مسکو و واشنگتن تأثیری مهم و مستقیم بر فهم سیاست روسیه در آسیای میانه و قفقاز دارد. پایه اصلی این استدلال، سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر می‌باشد. بدین معنا که از نظر روس‌ها، آمریکا نه تنها پاداش و امتیاز هم سنگی نسبت به همکاری این کشور در مبارزه علیه تروریسم در مناطق یاد شده، نداده است؛ بلکه واشنگتن با بهره‌گیری از فرصت پیش آمده تلاش کرده است تا حتی‌الامکان نسبت به کم‌رنگ‌سازی اقدامات روسیه عمل نماید (شلزینگر، ۱۳۸۹، ۱۵۳).

بر این اساس، عمده سیاست‌مداران روسی، حضور آمریکا در منطقه خارج نزدیک خود را تهدیدی ژئوپلیتیک و همکاری خود با آن کشور را اقدامی اشتباه تلقی می‌نمایند. طبق این



نگرش، روسیه به ازای همکاری خود با ایالات متحده آمریکا در زمینه مبارزه علیه تروریسم که پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ صورت گرفته است، آنچه را که انتظار داشته دریافت نکرده است. پریماکوف در مقاله‌ای تحت عنوان «جهان پس از ۱۱ سپتامبر»، چنین می‌نویسد: «پس از ۱۱ سپتامبر، هیچ چیز تغییر نکرده است جز تحکیم موقعیت ژئوپلیتیک آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و نیز افزایش یکجانبه‌گرایی این کشور در نظام بین‌الملل».

به باور سیاست‌مداران روسی، هرچه آمریکا در بحران‌ها و مسائل مختلف آسیای میانه و قفقازای نظیر بی‌ثباتی و ناامنی در گرجستان، ارمنستان، برنامه هسته‌ای ایران، فرآیند صلح آسیای میانه و قفقاز، تسلیحات کشتار جمعی، تروریسم و... غوطه‌ور شود، انرژی سیاست خارجی آن کشور جهت مداخله در حوزه نفوذ سنتی روسیه در منطقه اوراسیا تحلیل خواهد رفت. از این نظر، مقابله با نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بالتیک و اروپای شرقی، به ویژه اوکراین، به آسانی امکان‌پذیر نیست. تنها با به چالش کشیدن منافع و سیاست‌های آمریکا در آسیای میانه و قفقاز است که مسکو می‌تواند توجهات آن کشور را از نواحی یاد شده به دیگر نقاط سوق دهد.

۷. اهداف و منافع غرب در آسیای مرکزی و قفقاز

به طور کلی، منافع آمریکا در آسیای مرکزی را می‌توان در محورهای اصلی زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار داد:

- مهار اسلام‌گرایی؛ پس از استقلال جمهوری‌ها و جریان یافتن هوای تازه اسلام‌خواهی و جست و جوی راه‌هایی برای گسترش ارتباط با کشورهای مسلمان، به ویژه جمهوری اسلامی ایران، آمریکا را نگران رشد اسلام‌گرایی در این منطقه ساخت. به گونه‌ای که در سال ۱۹۹۲ برای نخستین بار، آمریکا به صورت جدی یکی از اهداف خود را در منطقه آسیای مرکزی، جلوگیری از رشد اسلام‌گرایی در این جمهوری‌ها اعلام کرد و مقامات ارشد آمریکایی در این خصوص به روسای جمهوری‌های منطقه مذکور در مورد نفوذ اسلام‌گرایی تحت تاثیر ایران هشدار دادند و از آنها می‌خواهند که به طور کامل از این جریان کنار بمانند. انعکاس این بیم در سخنان برژنفسکی به خوبی نمایان است: گرداب خطرناکی که ممکن است از ایجاد خلاء جغرافیای سیاسی برای آمریکا و روسیه پدید آید، همانا اسلام‌گرایی

است؛ بیداری اسلامی رشد یافته، نه فقط یک تصادم و برخورد با منافع روسیه، بلکه تهدیدی علیه حاکمیت امریکا در منطقه و جهان است.

- مهار و انزوای ایران؛ از زمان سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران، جمهوری اسلامی ایران به بزرگ‌ترین مخالف امریکا در منطقه تبدیل گردیده است. بدین لحاظ سیاست تحریم ایران توسط امریکا سیاست چندان جدیدی نیست. این سیاست دقیقاً براساس وضعیت امریکا و چگونگی حضور این کشور در آسیای مرکزی تنظیم گردیده و هدف آن جلوگیری از ظهور ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای بوده است؛ از این رو امکانات راهبردی و بلندمدتی که موقعیت منطقه‌ای ایران از طریق آن‌ها جایگاه ممتازی می‌یابد، سلب گردیده و فشارهای امریکا می‌تواند فضای مناسب را برای تحقق این هدف از میان بردارد.

- جلوگیری از نفوذ بیش از حد روسیه در آسیای مرکزی؛ امریکا از هنگام استقلال جمهوری‌های منطقه، اصل مهم سیاست خارجی خود را تقویت و حمایت از استقلال این جمهوری‌ها اعلام کرده است.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد که رویکرد مقام‌های آمریکایی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، برای تأمین امنیت و همچنین اقدامات یکجانبه آنان در راستای منافع ملی، چیزی جدا از آموزهای رئالیسم نباشد. به گمان رئالیست‌ها، انسان برای رهایی خود از ترس دائمی و از مرگ، امنیت را ابزار و وسیله این هدف قرار می‌دهد. بعد از ۱۱ سپتامبر، مقام‌های آمریکایی دائماً تکرار می‌کردند که امنیت آنها در خطر است و برای رفع این تهدید باید عوامل ناامنی را پیش از آنکه فرصت اقدام یابند نابود کرد که این مسأله حاکی از ترسی است که پس از ۱۱ سپتامبر به مقام‌های آمریکایی غالب شده بود. حوادث ۱۱ سپتامبر به وضوح عدم تطابق فرهنگی بین دو جغرافیای امریکا و آسیای مرکزی و قفقاز را به معرض نمایش گذاشت.

دکترین جنگ پیش‌دستانه و پیشگیرانه به قدری جدی بود که جرج بوش رئیس‌جمهور پیشین امریکا در دانشکده افسری ارتش فدرال نیروهای مسلح امریکا چنین گفته بود که باید آمادگی حمله به هر نقطه جهان را داشته باشند و این جنگ با جنگ‌های گذشته فرق می‌کند حملات پیش‌دستانه و یا به تعبیری ضربه اول زمانی است که حمله، قریب الوقوع، مشخص، نزدیک و مطمئن باشد؛ اما



حملات پیشگیرانه برای مقابله با آن دسته از تهدید هایی است که در درازمدت دیده می شود. در حملات پیشدستانه تهدید مسلم است چون بسیج نظامی انجام شده و تحرکات نظامی در حال انجام است و در نتیجه حمله قریب الوقوع می باشد. اما جنگ پیشگیرانه تهدید مسلم نیست و اطلاعات موجود حاکی از بروز تهدید در آینده است و حتی زمان تهدید در استراتژی جنگ پیشگیرانه دورتر از حملات پیش دستانه است. حضور ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را می توان از رهیافت های گوناگون مورد بررسی قرار داد، ولی با توجه به مطالعه متون سیاسی و تئوری های موجود در نظام روابط بین الملل، این حرکت آمریکا را به نوعی می توان حرکتی جهت حفظ موقعیت خود از طریق حضور و تقویت قدرت نظامی و مبارزه با تروریسم و توسعه دموکراسی آمریکایی خواند، لذا می توان عنوان نمود که این سیاست بی شباهت به تئوری رئالیسم نئوکلاسیک نیست، مسأله ای که توجه اصلی این رساله بر آن می باشد که به تحلیل اقدام آمریکا از منظر این تئوری پردازد. پیامد ۱۱ سپتامبر راهبرد جدیدی در عرصه ی سیاست خارجی آمریکا ظهور یافت که به نوعی نوید دهنده عصر جدیدی در نظام بین الملل بوده است؛ در این دوره سردمداران و رهبران آمریکا فرصت مناسبی را به دست آوردند تا از رهگذر آن بتوانند در راستای دفاع از منافع خود، پیشبرد یک جانبه گرایی و دوری از چندجانبه گرایی و شکل دهی هژمونی آمریکا بر جهان، استراتژی های مهار و حمله پیش دستانه و جنگ پیش گیرانه را در پیش گیرند؛ در واقع، حمله پیش دستانه نشان دهنده تحول اساسی در راهبرد سیاست خارجی آمریکا است که در منطق راهبردی این کشور را از بازدارندگی و ابهام راهبردی به جهت گیری روشن و شفاف پیش گیری و پیش دستی با تکیه بر حمله و تهاجم به اهداف تروریستی، سلاح های کشتار جمعی و دولت های سرکش (از نگاه آمریکا) سوق می دهد.

اکنون به نظر می رسد که روابط روسیه و برخی کشورهای آسیای مرکزی به گرمی گرائیده، اختلافات کشورهای این منطقه کاهش یافته است و مسکو نقش فعال تری در منطقه یافته است. زمینه توسعه تجارت مالی، سرمایه ای، نظامی و... روسیه با این کشور ها بیش از گذشته هموارتر گردیده و تقویت معاهدات بین المللی نظیر اجلاس شانگهای نیز مورد تأکید بوده است. با این شرایط، به نظر می رسد ایالات متحده آمریکا و اروپا در مرحله کنونی درک نموده اند که شرایط آسیای مرکزی و قفقاز با دهه های گذشته تغییر کرده است و ترس از دو قطبی شدن مجدد جهان و افزایش وزن هژمونیک روسیه و چین ک در این منطقه در آینده میتواند تهدید جدی برای منافع غرب باشد، سبب اعمال استراتژی هایی نظیر استراتژی مهار

به منظور کاهش نفوذ چین و روسیه در منطقه و نیز استراتژی نوکلاسیک تهاجمی شده است. ایالات متحده در استراتژی مهار نه تنها به اعمال مکانیزم های راهبردی نظیر کمک به شکل گیری و یا تقویت احزاب مخالف روسیه و متمایل به غرب کمک نموده است، بلکه در نظر داشته که با ایجاد زمینه شکل دادن به انقلاب های مخملی، ایجاد زمینه کودتای نظامی سبب تغییر چرخش راهبردی کشور های آسیای مرکزی و قفقاز به سمت منافع آمریکا گردد. یکی دیگر از استراتژی های بازدارنده ایالات متحده پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، تمسک به استراتژی نوکلاسیک تهاجمی است. هدف از نظریه نوکلاسیک تهاجمی مرشایمر این است تا توضیح دهد که چرا روابط بین قدرت های بزرگ با سیستم دولت مدرن مملو از تضاد می باشد.

پیامد ۱۱ سپتامبر راهبرد جدیدی در عرصه ی سیاست خارجی آمریکا ظهور یافت که به نوعی نوید دهنده عصر جدیدی در نظام بین الملل بوده است؛ در این دوره سردمداران و رهبران آمریکا فرصت مناسبی را به دست آوردند تا از رهگذر آن بتوانند در راستای دفاع از منافع خود، پیشبرد یک جانبه گرایی و دوری از چندجانبه گرایی و شکل دهی هژمونی آمریکا بر جهان، استراتژی های مهار و حمله پیش دستانه و جنگ پیش گیرانه را در پیش گیرند؛ در واقع حمله پیش دستانه نشان دهنده تحول اساسی در راهبرد سیاست خارجی آمریکا است که در منطق راهبردی این کشور را از بازدارندگی و ابهام راهبردی به جهت گیری روشن و شفاف پیش گیری و پیش دستی با تکیه بر حمله و تهاجم به اهداف تروریستی، سلاح های کشتار جمعی و دولت های سرکش (از نگاه آمریکا) سوق می دهد.

اهداف آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز را می توان در قالب دستیابی به منابع نفت و گاز و کنترل استخراج و صدور آن؛ دستیابی به بازارهای منطقه و گسترش تجارت در آن؛ حفظ وضع موجود و تقویت نهادهای کشورهای منطقه در راستای اهداف دراز مدت خود؛ مقابله با نفوذ روسیه؛ مقابله با نفوذ ایران؛ رقابت با چین؛ حمایت از گسترش نفوذ ترکیه؛ تحکیم مناسبات امنیتی با کشورهای منطقه و حضور درازمدت در منطقه دسته بندی کرد. به طور کلی، هدف کلان آمریکا که در استراتژی تهاجمی و مهار وی نهفته است، نفوذ گسترده و حضور درازمدت و مطمئن در آسیای مرکزی و قفقاز است و در این مسیر از نهادهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی غربی برای دستیا



کتابنامه

- اسمیت، استیو و جان بیلینس (۱۳۸۹). جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، جلد اول، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- حق شناس کمیاب، سید علی (۱۳۹۰). «ساختار سیاسی اجتماعی کشورهای پیمان شانگهای»، روزنامه اطلاعات، تیرماه.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰). سیاست خارجی آمریکا، آسیای مرکزی و قفقاز و دموکراسی، تهران: انتشارات موج سوم.
- شلزینگر، رابرت (۱۳۸۹). دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹). تحول در نظریه روابط بین الملل، تهران: انتشارات سمت.
- مقیمی، احمد (۱۳۹۱). «مذاهب نوین در کشور های آسیای میانه و قفقاز»، مقاله علمی پژوهشی، تهران، پایگاه SID، شماره ۳۳.
- American Councils for Internatoinal Education, (2015) "Energy in Central Asia Program", available at: www.americancouncils.org/programs/energy-central-asia-program
- DeYoung, Karen (2010) "Obama Redefines National Security Strategy, looks Beyond Military Might". *Washington Post*. Retrieved May 27, 2010.
- Esposito, John L. & John O. Voll (2010) *Makers of contemporary Islam*, New York: Oxford.
- Gupta, Alexander (2014) "Central Asia: Five Key Issues", Retrieved Aug 13, 2014, available at: <http://www.americansecurityproject.org/central-asia-five-key-issues>
- Henderson, Simon (2012) "A Radovan a Camel? Saudi foreign policy and the Insurgency in Iraq", *Washington Institute for Near East. Polity watch* 1036, October 5, 2012.
- Keppel, Michael (2012) "The elite, the Effendi yya, and the growth of nationalism and Pan Arabism in Hashemite Iraq 1921-1958",

International Journal of Middle East Studies ,Vol. 3o, No. 2, P. 227-250.

- Kisinger, John L. & John O. Voll (2008) *Makers of contemporary Islam*, New York: Oxford.
- Kopstein J. Reilly .A, *Geographic Diffusion and the Transformation of the Postcommunist World*, Cambridge University Press, pp. 1-37
- Levi, simon (2002) "Saudi Elections in Regional perspective: the shite threat theory", the Washington Institute for near policy, March 9, 2002. 227-250.
- Lewelen, Ted C. (2003) "Political Anthropology: An Introduction", Third Edition. Praeger Publishers; 3rd edition , November 30 , 2003.
- Luce, Edward (2013) "Obama doctrine hinges on economy". *Financial Times*. Retrieved May 27.
- MacAskill, Ewen (2013) "Barack Obama sets out security strategy based on diplomacy instead of war". *The Guardian*. Retrieved May 27, 2013.
- Merton, Bobby (2011) "Dispatch from Tahrir: For Egypt's Liberals, Election Is a Hard Vote to Swallow", *Global Spin*, December 2, 2011. Available at: <http://globalspin.blogs.time.com>
- Radnitz, Scott (2014) "Memories of Manas: What Central Asia Taught America about Geopolitics", Retrieved June 30, 2014, available at: <http://nationalinterest.org/blog/the-buzz/memories-manas-what-central-asia-taught-america-about-10782>
- Sanger, David E. & Baker, Peter (2013), "New U.S. Security Strategy Focuses on Managing Threats". *New York Times*. Retrieved May 27, 2013.